

ترقی نمود تا کمر آن صورت را روشن می بیند آن را لاله میگویند و همینکه سر و پا روشن می بیند آنرا سرو میگویند و مصرع اول اشاره باین معنی است چنانچه هر کس از اصطلاح این طایفه خبر دارد علم قطعی دارد که همین خواسته و تلائم غساله یعنی سه مرتبه که در هر مرتبه فنائی روی میدهد که آن فنای آثاری و افعالی و فنای صفاتی و فنای ذاتی باشد اول افعال و آثار خود را می شوید و پندارد که فاعل در حقیقت همین یکی است دوم غسل صفات خود میدهد که در جنب صفات وجود حقیقی نحو و مضمحل میداند پس چنان می بیند که موجودات غیر مستقلا داخل موجود حقیقی نیستند حاصل که هر گاه تصفیه قلب سه مرتبه داشته باشد در هر مرتبه چیزی شسته میشود اول افعالی در مرتبه اول که گل می بیند دوم صفاتی که در مرتبه دوم لاله می بیند سوم ذاتی که سرو است و میتواند بود که معنی این باشد که اول افعال خود را از رذایل غسل دهد که فعل بد اصلاً از او سر نرزد دوم آنکه صفات خود را نظیر دهد بدین تعلیق که صفات ذمیمه را بشوید که بغیر از صفات الله صفت عیری نه بیند و این مرتبه تخلیه و باخلاق الله است بعد از آن ذوات اعتباری که وجود اصلی قایم بذات ندارند لا وجودند ذوات اعتباری را از صفحه نظر بشویند که بغیر از محالوب حقیقی در نظر او جلوه ظهور نمایند .

در این جا بهین نمونه اقتضای میشود ولی در طی فصول بعد در ضمن تاریخ عصر خواجه و حوادث زمان و شرح حال زندگی او اشعاری را که ناظر بموارد و قضایای خاصه است ذکر خواهیم کرد و نیز اکثر محل تناسبی در ابواب و فصول این کتاب پیدا کردیم از تأویلات عجیبهئی که از اشعار خواجه نموده اند سخن خواهیم راند که چگونه معانی نثرین و روشن ترین صحیحیت های او معانی و تناسب عربیه داده و به فقط « آن ناخوش که صوفی امّ التهانّش خواند » و « با صوفی از باده باندازه خورد نوش باد » را معنی وحدت نمیرزده اند بلکه با آنجا رفته اند که از مصرع

«اگر آن ترک شیرازی بدست آوردل ما را» معنی «امید بر کرم حق» در آورده اند. خلاصه اگر جامع دیوان حافظ در مقدمه‌ای که بر آن نوشته تاریخ صدور هر یکی از غزلیهای خواجه حافظ را ولو بطور تخمین و تقریب معین میکرد میتوانستیم تحول فکری حافظ را قدم بقدم بفهمیم همانطور که نویسندگان سایر ملل از معلوم بودن تاریخ صدور اشعار و سایر گفته‌های بزرگانشان و کیفیات خاصی که با آن توان برده استفاده بسیار کرده اند.

کلمه دیگر از نویسندگان مقدمه و جامع دیوان این است که چرا بجای آن مقدمه بطول الدلیل و آن همه لغات و معانی غیر لازم شرح حالی و او مجمل از حافظ نوشته است تا امروزه ما بخورد و البته نوشته او بواسطه هم عصری و آشنائی با خواجه اگر چه سری را چه براندگی خواجه حافظ مدیونت بسیار گرانها بود ولی متأسفانه در آن مقدمه متصل عباراتی که جامع خواجه حافظ نوشته بدون نام و نام این است که:

«و من تظن منخلص این شعرات و مشخص این مقدمات دانت مالك سبحان
 «ولانا الامام السعدي الرحوم الشهدى «محرر العلماء اسناد «حارر الابدان» «مدین الماطنات»
 البرهانى «محرر المعارف» «مجانيد شمس العالیه والدین محمد «الحافظ الشیرازی» بود. «بسم الله
 بر «...» «هم فی عالم القدس رفته» «اشعار آندارش رشاک چشمه» «جهان و نبات افکارش
 «ب جو» و ولدان است اسباب دلاوریش «باسم سبحان سبحان» و «مسابقات لطیف آفرینش
 «من» احسان حسبان

«شرح» «بود شیرازی» «مجانید» «داور» «در شرح این شعر نوشته» «اگر آن ترک شیرازی»
 «جامع» «تو» «طایفه» «از» «برهان» «از» «مدام» «بر» «شراز» «سلطنت» «دارد» «و» «آنها» «را» «برک» «شیرازی» «مکتوب» «و»
 «از» «مصر» «را» «سوان» «معانی» «که» «ب» «اسم» «آورد» «زیرا» «که» «عرب» «دست» «ب» «د» «است»
 «و» «در» «این» «معنی» «دلیل» «ها» «چون» «دلیل» «ما» «را» «که» «ام» «است» «و» «آورد»
 «آورد» «حاصل» «شود»

کنز العمال فی تفسیر القرآن وروض الجنان وامن الفوائد و طیب الرقاد

مذاق عوام را بلفظ متین شیرین کرده و دهان خواص را بمعنی تمین تمکین داشته هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنائی گشوده و هم ارباب باطن را ازو مواد روشنائی افزوده در هر واقعه سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف غریبه افکینخته و معانی بسیار بلفظ اندک خرج کرده و انواع ابداع در حرج انشاء درج کرده گناه سرخوشان گوی محبت را بر جاده معاشرت و نظر بازی داشته و تیشه حسر ایشان بر سنگ بی ثباتی زده :

بشوی اوراقی اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد

و گناه دردی کشان مصطلبه ارادت را بملازمت پیر دیر مغان و مجاورت بیت الحرام خرابات توغیب کرده :

تاز میخانه و می نام نشان خواهد بود سر ما خائک ره پیر مغان خواهد بود
افاضت سلسال طبع لطیفش که حکم هذا عذب فرات سائغ شرابه دارد خاص و عام را شامل و شامع است و افادت آثار فضل فیاضش که شکوة فیها مصباح افاصی و اذانی را لایح و ساطع سحر حلال طبیعتش عقده در زبان ناطقه افکنده و عقد منظوم فکرش وزن متاع بحر و کان مرده رشحات ینابیع ذهن و قادتش حدائق مجلس اس را بزلال معن و من الماء ثل شیئی حتی صفت سارت بخشیده و نهجات گلزار فکرش در ریاض جانیها معنی آیت فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها فانی کرده کلمات فصیحش چون افاس مسیح دل مرده را حیات بخشیده و رشحات اقلام خضر خاصیتش بر سر بر سخن بد بیضا سوده گوئی هوای ربیع کسب لطافت از سیم اخلاق او کرده و عذار گزل و سرین زب و طراوت از شعر آبدار او گرفته و قد شمشاد و قامت دلجوی سر و آزاد اعتماد و اهتزاز از استقامت رأی او پذیرفته :

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و اعطف سخن خدا دادست
و بی تکلف هر در و گوهر که در طرف دکان جوهری طبیعت موجود بود از بهر زیب

و زینت دوشیزگان خلوت سرای ضمیرش در سلك نظم کشیده لاجرم چون خود را
 ملایم و کموت عبارت و حلیهٔ اسبابت آراسته دید زمان بدعوی برگشاد و گفت ؛
 دور مجنون گذشت و بخت هاست هر کسی پنج روز بخت اوست
 ؛ با موافق و مخالف ، طنازی و دغنائی در آرنخته و در مجلس خواص و عوام و
 خلوت سرای دین و دولت ، ایشاه و کما و عالم و عام ، درها ساختن و در هر مقامی
 مهیا آه ، بخته ، شور ها آگینه .

ما سبق^۱ در درس گاه دین پناه مولانا و سیدنا استاد الیشر قوام العله و الدین عبدالله اعلی الله درجاته فی اعلی علیین بکرات و مرات که بمذا کره رفتی در اثناء معاومه گفتی که این فراید فواید راهمه دریک عقد می باید کشید و این غرر در را دریک سلك می باید ببوست تا قلا ده جید و جود اهل زمان و تمیمه و شاح عروسان دوران گردد و آن جناب حوالت رفع ترفیع ابن بنا بر ناراستی روزگار کردی و بقدر اهل عصر عذر آوری تا در تار بخت سنه اثنی و تسعین و سبعمائه و دیمت حیات بمو تذلان قضا و قدر سپرد و رخت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون برد و روح پاکش با سا کنان عالم علوی قرین شد و همخوانه با کبزه روان حور العین گشت

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| بسال باء و صاد و ذال ابجد | ز روز هجرت میمون احمد |
| پسوی جنت اعلی روان شد | فرید عهد شمس الدین محمد |
| بخاک پاک او چون بر گذشتم | تکه کردم صفا و نور مرقد |

و بعد از مدتی سوابق حقوق صحبت و اوازم عهد محبت و ترغیب عزیزان با صفا و تحریش دوستان با وفا که صحیفه حال از فروغ روی ایشان جمال درد و سناعت افضال بحسن تربیت ایشان کمال پذیرد حامل و ناعب این فخر شد بر ترتیب این کتاب و تدوین این ابواب اهدد بکرم و اهدد الوجود و مفضی الخدر و الوجود آنکه قائل و تافل

۱ - نام این جامع دیوان سلیط مشهور به « محمد گندام » است ولی در نسخ مدینه حافظ که این مقدمه را دارد نام این جامع دیوان که نویسنده مقدمه بر آنست مسطور است دولت شاه سمرقندی که در حدود هشتصد و بودو دو یعنی صد سال بعد از وفات خواجه تذکره سود را نوشته بر نامی از جامع دیوان خواجه حافظ نمی برد و عن عبارت او در این خصوص این است که « و بعد از وفات خواجه حافظ مصنفان و مصاحبان او اشعار او را بدون ساخته اند و هم چنین سودی که در سه هزار و سیصد و سه شرح بر این دیوان خواجه حافظ نوشته میگردد و بعد اوقات بعضی اصحاب سوابق حقوق صحبت و لوازم عهد مودت و محبت سینه متعرق خرامی مرتیب و ترویج املش » و از آن بر میآید که سودی نیز در سه هزار و سیصد و سه عن این مقدمه را در دست داشته ولی نامی از جامع دیوان و نویسنده مقدمه معلوم بوده است (رجوع شود مقدمه استاد علامه آقای محمد قزوینی بر دیوان حافظ چاپ و راروت ترهنگک صفحه ۹۰ و ۹۱ و « فتح ») .

و جامع و سابع را در خلال این احوال و اثنای این اشتغال حیاتی تازه و مسرتی بی اندازه کرامت گرداند و عشرات را بفضل شامل و لطف کامل در گذراند امه علی ذلک تقدیر و بالاجابه جدید .

۱۱

علاوه بر این دنیاچه مشهور که معلم جامع دیوان حواجه حافظ است و جاری بعمل نرس و قدیسترس و بهترین اطلاعاتی است راجع حافظ بقلم بلای از معاصرین و دوستان او و چند مورد دلی بر از معاصرین حافظ با اشخاص قریب العصر با او اشاراتی نسبت به حواجه دست آورده ام که در بلا بطور اجمال نام میسریم و در آینده در طی مساحت از شرح حال حواجه بعمل آر آن سخن خواهیم آمد

۱ در باب سحره - دلی (المعجم) می معاصر اشعار المعجم تألیف محمد بن فیس که در تاریخ متعدد و ... نام . ذلک یعنی بارده سال قبل از وفات حواجه حافظ در بغداد که شاعر سر آمده را این قصه بحاصل میآورد که است شده در باره سبب عرل ، بجای برپائی که مؤام اصل کتاب برای شاهد از ، مادی ، نقل در باب این الفه ، که خود سر شاعر عرل سرا بوده از سید جلال الدین محمد . جمال الدین سلمان ساجی ، حواجه حافظ و خودش از هر یک یک عرل نامها آورده از جمله برلی که از حافظ به شده ، ل دین است ، چون اندک ورفی اسامی را جمع دارد بدو در این حاصل

و مولانا شه بن الدین محمد - افلا که بد

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| عاشق از حنده می در طمع جام افعاد | عاشق در آن بود در این جام افعاد |
| اس همه بهش در آسما اوهام افعاد | اس همه بهش در آسما اوهام افعاد |
| از کجا سر عیش در دهی عام افتاد | از کجا سر عیش در دهی عام افتاد |
| انیم از بهد اول حاصل فرجام افعاد | انیم از بهد اول حاصل فرجام افعاد |

آن شدای خواجه که در صومعه بازم بینی
 هر دمش با من دلسوخته لطفی دگرست
 چکنند کز پی دوران نرود چون پرگار
 در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج
 کار ما بارخ ساقی و لب جام افتاد
 این گداین که چه شایسته انعام افتاد
 هر که در دایره گردش ایام افتاد
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

سوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

بعد غزل خود را مینویسد :

« و کاتب ابن فقیه گوید :

بیا بیات رضوان علام حور نهاد
 نمای رو که شود روی گل از آن بی رنگ
 اگر چه با صباروی پروردست لطف
 بگلستان رخت بلبل چو من نمود
 بکوی عشق اگر حاکم هست هراد
 لطیفه ز دلم سر زدست بر ریت
 کمال حسن محقق ر خط ریحان شد
 محسن تو سخنی بست شاهدند همه
 که حق هر آنچه جمالست و حسن بر تو نهاد
 گشای بو که رود بوی مسک از آن بر باد
 بگرد لطف تو لبی میرسد فدای تو باد
 تو آن مبین که چو بلبل نمی کنم فریاد
 مراست عاشقی و هستی از هزار زیاد
 بیان کنم که لطیفه زدست بنوان داد
 که چون غبار رقم زد معارفت استاد
 ولی نکته شیرین همی رسد فرهاد

فقیه را خسر از عالم حقیقت شد

رخسره وقت که بر چشمه حموه افتاد

آنگاه می گوید :

« مؤلف کتاب در سیاق الاعداد مع تالیریر و تقسیم شعر ادیب صابر آورده
 و در تسمیط شعر لامعی و در عزل شعر عمادی چون در هر سه اعتراضات طاهر بود و از
 اطراف شعر حالی این بنده در سیاق الاعداد بر جنب آن مثالها سه بیت از قصیده سوزنی
 و در تسمیط مخمس خواجه ر مخمس خود و در حسن نثر این عزلها که ماقبل این

۲ - دیگری از شرکت کنندگان مجموعه بنام احمد بن محمد الحسینی قطعه ذیل را بدون تعیین نام گوینده نوشته است :

| | |
|--------------------------|-------------------------|
| هر که خوانم ز دفتر اخلاق | آبتی در وفا و در بخشش |
| هر که بخراشدت چگر بجفا | همچو کان کریم زر بخشش |
| کم مپاش از درخت سایه فکن | هر که سنگت زند نمر بخشش |
| از صدف یاد گیر نکته حلم | هر که برود سرت کهر بخشش |

۳ - شخصی دیگر از شرکت کنندگان مجموعه بنام مظفر الدین ملک السلمائی غزل ذیل را باین شکل نقل کرده است :

« مولانا شمس الدین فرماید :

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| روضه خلد برین خلوت درویشانست | بابه محتممی خدمت درویشانست |
| آنچه زر میشود از یرتو او فلب سیاه | کیمیائیست که در صحبت درویشانست |
| دوائی را که نباشد غم از آسیب زوال | بی تکلف بشنو دولت درویشانست |
| کنج عزت که طلسمات عجایب دارد | فتح آن در نظر همت درویشانست |
| از کران تا بکران لشکر طلسمت وای | از ازل تا باند فرحت درویشانست |
| روی مقصود که شاهان دعا می طلبند | مظهرش آینه طلعت درویشانست |
| ای توانگر مفروش این همه بخوت که ترا | سر و زر در کنف همت درویشانست |
| کنج قارون که فرو مرود از قهر هنوز | خواننده ناشی که هم از عورت درویشانست |

حافظ آنچه نادان باش که ساحلانی و مالک

همه از بندگی حصرت درویشانست

۴ - همان ملک السلمائی قطعه ذیل را بدون تصریح بنام گوینده باین شکل نقل کرده است :

« فی طلب الوطنیه

| | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| بسمع حواجه رسان ای ندیم وقت شناس | بخاونی ده در آن احنی صبا باشد |
| لطیمة به میان آ، و خوش بخنداش | منکته ؟ دلش را در آن رضا باشد |

استقبال از عزرا، خواججه حافظ است بمطالع دلیل که

* ستاره بدر خشید و ماء مجاس شد دل رسیده ما را ایس و موس شد
کمال خجندی در استقبال از ابن عربی گفته .

اشی که روی او مارا چراغ مجلس شد سوختن دل پروانه اش هموس شد
چو چشمت اردل و دین هر چه داشت برود توانگری که بهمان رسید معاس شد
بنا ای نظر چون بو حال در بازی باوای نامد گر وجود ما مس شد
دگر مرا در حساب ز بی کسی چا ملال چو عم رفیق و بلا بار و دد موس شد
دی که باوا و هشیار دیدن محسوس چو دندشمار تو ارحه در وقت و ارحس شد
نقش امرویی نو دست در سراچا بشو که دست سمع در آن طاهها مهندس شد
دین اسر و درین ساهن و من بلندو عرب درس شدار که کردم رهت سادس شد
بنا ای که بر هر ما از ما بود درین حرامه سرت راهد موسوس شد
کمال خجندی کسی معنایم کرد که در دفاع علم اول مدرس شد

دید نظر دل هم جان ما حافظ

اگر چه در سبب زبانی او انوار شد^۱

۱. در کمال خجندی در طالع دنیا نام خواججه را مسرد

۲. در اهدایت ابن عربی در
حافظ علی جهان اند عراق
چو گشتار سامان^۲ برفته زبان
نامد و روان جو سمع شداد

۱. وای کمال خجندی صص ۹۲ - حطنی معنی نگارنده

۲. کمال خجندی صص ۹۳ هم در مدح اشعار سلمان دارد و آن این است

کجا در شهرم زان سخن هیچ نیست
در آن سان دزی در عدل هیچ نیست
سه پای او زد من هیچ نیست

(کمال خجندی صص ۹۳ - معنی نگارنده)

به بنیاد هر هفت چون آسمان کزین جنس بی‌تی ندارد عماد « ۱

۲۴-۲۳-۲۲

۷ - نظام‌الدین شامی در ظفر نامه که بتصریح خود در سنه هشتصد و چهار یعنی دوازده سال بعد از وفات خواجه حافظ با امر امیر تیمور شروع بنوشتن آن تاریخ نموده و تا حوادث هشتصد و هفت که سال وفات او است حوادث را نوشته در يك مورد از خواجه حافظ استشهاد کرده است و آن درجائی است که از مراجعت امیر تیمور از شیراز و توجه او عراق سخن میراند:

« و امیر صاحب قران در اوج کامکاری و اقتدار بعیش و طرب مشغول شد و سرای ملك خانیم و تومان آغاطوبه‌های پادشاهانه کردند و با آوازه‌های خوش و الحان دلپذیر هوش خلق رموده در مقام هوشانوش بعشرت و کامرانی گذرانیدند و از سر فراغ بال بزبان حال می‌گفتند:

يك دوروزی که درین مرحله مهلت داری خوش بر آسای زمانی که زمان این همه بیست « ۲

(۱۱)

۸ - جمال‌الدین ابو اسحق شیرازی معروف به بسحق اطعمه متوفای در سنه هشتصد و نوزده با هشتصد و بیست و هفت یا هشتصد و سی که قطعاً معاصر با او آخر عمر خواجه حافظ بوده^۳ و بسیاری از عمرهای خواجه را استقبال کرده است و یادری بعضی از گفته‌های نظم و نثر خود باینات خواجه مثل «جسته و تضحین کرده است در دیباچه دیوان خود و سومیه « دیباچه سمره کنز الاشتها « میگوشد . « امانت چنین گوید انضعف عبدا لله الرزاق ابو اسحق المعروف بحلاج دام نعمته در زمانی که درخت جوانی سانه گستر بود و شایخ شادمانی از میوه امانی نارور سخنی چند علی سبیل الارتجال مناسب هر مقال

۱ - دیوان کمال حدادی ص ۱۹۱ نسخه معلق بکارنده

۲ - ظفر نامه شامی چاپ بیروت صفحه ۱۳۶

۳ - فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیه از زیر صفحه ۶۳۴ و ۱۰۹۰

دست میداد با خود اندیشه کردم که حکمت آن است که سینه سخن بطریقی در میدان فصاحت رانم و شیطان سخن چنان در خوان عبارت کشم که غذا خوران سفره لذت بنوائه هر چه تمامتر رسند و ارباب بلاغت در آن حیران مانند تا موجب زیادتی قبول و شهرت گردد و این بیت شنیده بودم که :

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
بر و نوم او را همه رفته‌اند

چند روز درین فکر بودم که با وجود اوساف فردوسی کدتمک کلام او چاشنی دلبک هر طعام است و مثنویات نظامی که بیات ابیات او طعمه طوطیان شار زبان است و ملیحیات سعدی که در مذاق اهل وفاق بالانفاق چون عسل شیرین است و غزلیات خواجه جمال‌الدین سلیمان که در کام اهل کلام بمغایه شیر و انگبین است و با استفاده طبع خواجوی کرمانی که زیره‌های بیاض علاج سودا زدگان سلسله سخن است و بادقابی مقالات عماد فقه که اطلاق شیرین او ادویه است خوشبوی و اشریفه داججوی و باطلاقت الفاظ و معانی حافظ که خمیری است بی خمار و شرابی است خوشگوار و دیگر شعرا که هر یک شهره شهری و اعجوبه دهری بوده‌اند من چه خیال یزم که خلائق مجفلوط کردند ... »

ببست و پنج نزل که مطاع هر یک ذیلا نداشته میشود استقبال از نزل های خواه چه حافظ است که برای مقایسه دقیق لازم است ندیوان مسیح اطعمه و دیوان خواجه حافظ مراجعه شود :

به پیشم چون خراسانی از آری سخن بفرار
بجوی قامه اش نخشم سمرقند و بخارا را

عجب با چه دهان ای بورا یا از دست سرت
که شهیرش به طار تو نخواهند سرت

خاقانی سنوسه یر قمه در منقار داشت
در میان جوش روعی ناله‌های زار داشت

اگر چه بجز در لای و بی قشای ادبی است
زبان خموش و لبان دهان پر از عربی است

هر آن هر سه که پیش از غروب نشهادست هوای آن ندل هر که میرند بادست

۱۶۶

دل ماندور بودك ز عدس فراغ دارد که مدببه پای نذاست وز سر که داغ دارد

۱۶۷

آنکه ما شاهد بالوده رخ رنگین داد او بلوزینه حکمت بدن سمین داد

۱۶۸

دل در طلب حلوا تا چند حریبن باشد چنگال بیاد آن خوردنم و همین باشد

سایه کاسه سر بر هوس گسیها بود تا دهر قلم شفته حلوا بود

۱۶۹

منعمان که محبت بریان و مرعهر میاستند دست چون در کسه شد بان و کنگر میکنند

۱۷۰

طلعت قرص بنیر ماه ندارد هات بان چتر پادشاه ندارد

۱۷۱

برسم که شیردان بخودش یرده در شود و در راز سر به مهر عالم سحر شود

۱۷۲

گنپایران سحر که سرکله وا دهند آیا بود که گوشه جسمی نما کنند

۱۷۳

دیدم بخواب خوش که خمرم رواله بود بعد رف طبع سورك حواله بود

۱۷۴

تا ز گپا و کدك نام و نشان خواهد بود سر ما در قدم کاه بران خواهد بود

۱۷۵

بار دیک حسی نام و نشان خواهد بود نقد ما صرف ره مطبخیان خواهد بود

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| بخوان اطعمه از بیش و کم بخواند ماند | چونان مانند عدس نیز هم بخواند ماند |
| دوش برکانه مرا البه دلارام افتاد | معدۀ سوخته ام در طمع جام افتاد |
| دارم از طه و گپا گله چندان که پیرس | که چنان دروشده ام سر و سامان که پیرس |
| برنج زرد بر از روغن و رفیق شقیق | اگر خلل بود در برش رهی بوفیق |
| ماهی شور آیدم و گفتم فدیت الک | دیگر بخورده ام طعامی ندی بک |
| طبق یهن فلک دندم و کس مه بو | کدام ای عقل بظرف تپی از زاد مرو |
| فلک خیره سان دیام و کوح مه بو | کدام ای عقل بظرف تپی از راه مرو |
| ز بورك است چری در جهان به | حداوند مرا آن ده دسه آن به |
| هر زمان که دریایی بان گرم و نورانی | وقت را غصب دان آن قدر که نتوانی |

با اشاره در بعضی مقطعات و رسالی در خود از فصل رساله «ماجرای نورا و برج»
و رساله «حواشی» و عرهما بعضی اشعار حواشی حافظ را بعنوان تصدیق با افسان
وارد ساخته است^۱

۱ - رجوع شود بدیوان اطعمه مولانا و اساسی علاج شمراری چاپ اسلامه اول (مطبعة
الاصفاء و حق) تصحیح سید اصحابی

۹ - حافظ ابرو^۱ که در سال هشتصد و بیست باهر شاه رخ بن امیر تیمور جغرافیای تاریخی خود را در دو مجلد نوشته در موقع صحبت از وفات شاه شجاع میگوید: (ولادت شاه شجاع در بیست و دویم جمادی الاخر سنه ثلث و ثلین و سیمائه و وفات او در بیست و دویم شعبان پنجاه و سه سال و دو ماه عمر یافت مولانا شمس الدین حافظ شیرازی در تاریخ وفات شاه شجاع گفته است:

رحمن لایموت چو آن پادشاه را دید آنچه آن کرد و عمل الخیر لایفوت
موتش فرین رحمت خود کرد تا بود تاریخ سال واقعه رحمن لایموت «

{ ' }

۱۰ - شخصی بنام عبدالحمی از مردم شمال بین النهرین تفصیلی که در صفحه ۳۳۳ همین کتاب ذکر شده است دیوان شاه شجاع را که سعد الدین انسی جمع کرده بخط خود استنساخ نموده است عنوان دیوان شاه شجاع چنین است:

« افتتاح دیوان الساطان الاعظم ابی الموارس شاه شجاع تقدمه الله برحمته »

عبد الحمی جامع و ناسخ مجموعه در هاشم در مقابل این عنوان بهمان خدک منس نوشته است: « این شاه شجاع معترضه خواجه حافظ شراری است علیهما الرحمة »

و این عبدالحمی جامع و ناسخ مجموعه در سنه هشتصد و بیست و سه یعنی سی و

یک سال بعد از وفات خواجه حافظ مجموعه مذکور را نوشته است و فائده تاریخی

۱ - شهاب الدین عبدالله معروف بحافظ ابرو اصلاً از مردم حوافه - اسان است و شاه سلط طول اقامت در هرات در دستگاه شاهرخ و ناسمیر پروی معروف شده باشد و بن الدین لطف الله لقب و نام پدر اوست به لقب و ام خودش و این جمله را هم شهری و معاصر او احمد بن محمد نصیح حوافی در کتاب تاریخ خود که محتمل تصحیح ام دارد و در سال هشتصد و چهل و پنج یعنی دوازده سال پس از موت حافظ ابرو تألیف شده بصراحت نام ناد آورده شود.

این حلقه بهی نامند حافظ ابرو را نام نور الدین لطف الله پروی مظهر امتداد از مؤلف مطلع السعدین سر رده و مدتها دیگران از قبل صاحب حبیب السیر و بعضی از مستشرقین اروپایی آنرا با اعتماد نگارنده مطلع السعدین افساس و مستشرقان کرده اند خود حافظ ابرو مکرر خود را به علم و شرف در اسنادی قسمت هائی از رده التواریخ عبدالله بن لطف الله و عبد لطف الله (یعنی عبدالله - اطراف الله) نامیده است.

که استنطاق میشود این است که صیت شهرت خواجه حافظ سی و یکسال بعد از وفاتش در هار دین و شمال بن النهرین نیز شایع بوده است .

۱۱ - شرف الدین علی یزدی در طغر نامه تیموری که در سال هشتصد و بیست و هشت یعنی سی و شش سال بعد از وفات خواجه حافظ تألیف شده در چندین مورد اشعار خواجه حافظ تمثیل بسته است که برای نمونه چند مورد آن ذکر میشود :

در مقدمه طغر نامه در ذکر شاه رخ بهادر بن امیر تیمور در مقام دعا میگوید :

« بخداوندی که دار از زوالش »

در جاد اول طغر نامه به نام است عهد پیمان بن امر حسین و امر تیمور منویسد :

« آری اتفاق جهان میتوان گرفت »

و سر در جاد اول در طی صحبت های تاریخی امصارح و آیات دلیل بدون نام خواجه حافظ تمثیل بسته است :

- « وقت را غنیمت دان آنقدر که سوازی » (جاد اول صفحه ۹۵)
- « باب نهاد آینه گدا میسر شود » * * (۱۱۰)
- « نامه بر عهد وی ، باد صبا بتوان کرد » * * (۱۲۲)
- « به هر کسی که باه لاج نهاد و تند اشوب داد و داری و آتش سروری داند » * * (۱۸۶)
- « دهان آینه ، بی چون دل آمد بنابر ... » * * (۴۳۷)
- « به هر که آینه سارد سکنجری داند » * * (۷۲۱)
- « به هر کسی که باه لاج نهاد و تند اشوب داد و داری و آتش سروری داند » * * (۷۲۱)

امثال این موارد فراوان است و از مجموع برآمد که در بن معاصرین و اشغالیان هر ، العصر ا خواجه حافظ دیوان او بسیار خوانده میشود است

۱۲ - شخصی بنام شجاع شیرازی از بنی اعمام شاه شیخ ابو اسحاق ایتجو در حدود سنه هشتصد و سی رساله بنام « انیس الناس » برای معیث الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان بن شاهرخ بن امیر تیمور تألیف نموده است که موضوع آن حکمت عملی یعنی اخلاق و سیاست و تدبیر منزل است از جنس کلیله و دمنه و قابوس نامه از جمله حکایت ذیل در آن دیده میشود که عیناً نقل میکنیم :

« حکایت در زمان نزول رایات سلطان جهانیان و پادشاه جهانیان امیر تیمور گورکان و ابام انقلاب دولت سلطان زین العابدین بر اهل شیراز امانی مقرر کردند و چون حافظ شاعر یکی از ارباب تأهل بود و خاله داشت از محله او از آن جمله مقداری بنام او بنوشتند و بمحصل حواله کردند در اثناء این حال بد پناه بامیر مذکور برد و اظهار افلاس و بی چیزی نمود امیر مشارالیه فرمود نه تو گفته بیت

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
کسی که سمرقند و بخارا را بیک خال بخشد مقلس نباشد حافظ گفت از این بخشند گیها مفلسم
پس آن حضرت بسبب این جواب بر بدبیمه آن وجه را راجع فرمود و مشارالیه خلاص گشت^۱

۱۳ - فصیح خوانی مؤلف مجمل فصیحی که در هفتصد و هفتاد و هفت متولد

شده یعنی در موقع وفات خواجه حافظ جوان دوازده ساله نبوده است در حوادث سال هفتصد و بود و دو بعبارت ذیل تاریخ وفات خواجه را ضبط کرده است :

« وفات مولانا اعظم افتخار الافاضل شمس الهاله والدین محمد المحافظ شیرازی الشاعر بشیراز مدفوناً بکت^۲ و در تاریخ او گفته اند بیت .

۱ - اصل از نسخه خطی که چون آخر ندارد تاریخ کتابت آن معلوم نیست این نسخه را شخصی برای فروش کتابخانه ملی طهران عرضه داشته بود از طرف کتابخانه ملی نسخه را برد حضرت استاد علامه آقای محمد زویبی فرستادند که ملاحظه کنند و رأی خود را راجع به آن به کتابخانه اظهار فرمایند ایشان در طی مطالعه باین حکایت برخوردند و آنرا استنساخ فرمودند .

۲ - فصیح خوانی مدفن شیخ سعدی را هم در « کت » ضبط کرده است و عین عبارت او در حوادث سال شصت و بود و بک راجع بتاریخ وفات شیخ سعدی این است :

« سنه احدى و اتمس و سمایه وفات ملك الکلام شیخ مشرف الدین مصلح الشیرازی المعروف بسعدی سبب التلبک ای نکر بر سعد بن زکی در سابع عشرین ذی حجه بشیراز مدفوناً بظاهر شیراز بکت »

(نقل از نسخه متعلق بمصلح محرم آقای حاج محمد نججوی صفحہ ۹۱۰)

مسائل و مسائل و ذابچد

زور هجرت مبعون احمد

سوی جنت اعلی روان شد

فر بدعصر شمس الدین محمد

۱۲ - مؤلف جامع التواریخ حسنی موسوم به حسن بن شهاب بن حسن بن
 داغ الدین اردی ۶۰۰ در سنه هشتصد و پنجاه و بیست تاریخ خود را تألیف کرده در موارد متعدده
 تاریخها را - اعمالها - جسته است که برای نمونه چند مورد ذیل در اینجا ذکر میشود
 ارجحاً در صورتی که از تاریخ خود که تاریخ ملوک عجم است در ضمن حکایت
 مسرور و غیره - است. این است خواهی بدون ذکر نام بمثل جسته .
 ۱۳ - داغ ساندانی ۶۰۰ اسم جان درو درج است
 ۱۴ - داغی است اما ترك سر ای اردی

در ضمن نقل محاربات امیر شیخ ابو اسحق با امیر مبارز الدین محمد میگوید: « امیر مبارز الدین... توکل بر حضرت الله تعالی کرد شعر

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند »
 در طی تاریخ فتح فارس بدست امیر تیمور در سنه هفتصد و هشتاد و نه میگوید: « مالک فارس بی تکلف دفع منازع در حوزه تسخیر آمد و در سلك دیگر مالک محروسه انخراط یافت و الله در من قال دولت آن است که بیخون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست » در مورد دیگر با ذکر نام بعبارت ذیل از خواجه حافظ نام میبرد و آن در جایی است که از فتح سلطان اسکندر تیموری در قم و دست یافتن او بر خواجه محمد صحبت میکند: « مال دویست ساله آن خاندان بدست تو آب سکندری افتاد چنانکه شیخ العارفین حافظ شیرازی فرماید:

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بر ریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود »
 در تاریخ امیر مبارز الدین محمد و کور شدن و حمیس او بدست پسرانش قطعه معروف خواجه حافظ را در این موضوع با تصریح بنام ذکر نموده میگوید: « و املح شعرا حافظ شیرازی میفرماید قطعه:

« دل منه بر دیمی و اسباب او زانکه از روی کس وفاداری ندید » تا آخر قطعه ۱.
 ۱۵ - مؤلف « تاریخ جدید یزد » موسوم به احمد بن حسین بن علی الکاتب که در حدود سنه ۸۶۲ تاریخ خود را تألیف کرده در سه مورد با شعر خواجه حافظ تمثیل جسته است.
 یکی در ذکر بنای شهر یزد که میگوید: « و کئنه را زندان ذوالقرنین خوانده اند

چنانچه مولانای اعظم شمس الملة محمد الحافظ الشیرازی فرمود بیت
 دلم از وحشت زندان سکندر نگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 تاریخ را چو عم حال گراباران نیست پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
 مقصود آنکه بنای یزد سکندر ساخت و بجهت زندان پرداخت » (ص ۲۵)

۱ - نقل از نسخه جامع التواریخ حسنی متعلق بکتابخانه ملی که تاریخ کتابت آن سنه هشتصد و هشتاد است یعنی است و پنج سال بعد از تألیف کتابت شده است.

مصنف خود در دیباچه میگوید: « اما بعد چنین گوید اساج ابن جامه رنگین و خیاط
 این خلعت با تمکین از لباس دعوت عاری محمود بن امیر احمد المدعو بنظام قاری که اله
 لباس التقوی و حفظ اذیال عافیه من ترشح البلوی که چون حضرت حق جل و علا از
 خزانه الطاف و جامه دان اعطاف بنده را ثوب ثواب قرائت قرآن پوشانید و مبصر انانث
 علوم احادیث گردانید اتفاقاً روزی محفلی از اهل لباس دست داد و اهل دستار
 با جامهای ملون متکلف حاضر بودند خوانی آراسته در میان آمد در آن رختهای رنگین
 و سفره سنگین دیدم با خود اندیشه کردم که چون شیخ بسحاق علیه الرحمه در اطعمه
 دیک خیال بر آتش فکرت مهاده من نیز در السه اقمشه معانی در کارگاه دانش بیار هم
 و بر ضمیر همکنان پوشیده نیست که هم چنانچه از ما کول ناگزیر است از ملبوس نیز
 چاره نیست و دیگر آنکه چون تاجداران ممالک نظم بحکم الشعراء امراء الکلام او را
 باورچی جوان نعمت گردانیدند و مطمح بوی سپردند دعاگوی را نیز دست تصرف در
 رختخانه اشعار دادند فی الجملة از او کشکینه و ازهایشهینه بنا برین مقدمات
 دیوانی مشتمل بر قصاید و عربیات و رسائل و مقطعات و رباعیات و فردیات در بن لباس قلمی
 گردید . از زمان و خصوصیات زندگی نظام الدین محمود قاری یزدی اطلاعی در دست
 ندارم ولی بقرینه اینکه از آخر شاعری که نام برده آذری طوسی^۱ متوفای سنه هشتصد
 و شصت و شش است و بر بقرینه اینکه از جامی متوفای در سنه هشتصد و بود و هشت
 با مقام بر روی که در شعر دارد نامی نروده و استقبالی نکرده است طن قریب یقین
 حاصل میشود که عصر این شخص مابین این دو تاریخ بوده است یعنی در اواسط یا در
 نیمه دوم قرن بهم میر بسته و این کتاب را در آن سالها نوشته است . از جمله شعرائی که
 نظام الدین محمود قاری یزدی در دیوان السه از آنها استقبال کرده با در طی بعضی از

۱- در « رساله اوصاف شعرا » هر شاعری را با اصطلاحات السه و اقمشه می ستایند و
 سکنه خودش را بلعای چارسوی سخن را هر یک تراخور است وی خلعتی مدح باید پوشانید و از
 جمله شعرای هم عصر خود را مدح میکند که عبارتند از قاسم انوار متوفای هشتصد و سی و هفت
 و عصمت سجاری متوفای هشتصد و بیست و نه و کانی یسایوری متوفای هشتصد و سی و هشت و خیالی بقراری
 متوفای هشتصد و پنجاه و امر شاعری متوفای هشتصد و پنجاه و هفت و آذری متوفای هشتصد و شصت و شش

گفته های نظم و نثر خود اشعاری تضمین کرده و با بایبانی تمثیل جسته خواججه حافظ است .
چهل غزل که مطلع هر يك ذیلاً نگاشته میشود استقبال از غزلهای خواججه حافظ
است که برای مقایسه دقیق لازم است بدسوان البسه و دیوان خواججه حافظ مراجعه شود:
روایق حسن بهاری است دگر کتاترا کرم بازار ز شمس شده تابستانرا

ز تبریز از کایمی بازگ آری در برم یارا بنفش آده اش بخشم سمرقند و بخارا را

بنای جبه کرباس سست بنیادست بیار صوف که بنیاد ینبند بر بادست

سرا اگر چه بستر لت لثان انداخت ز روی صوف نظر بر همی توان انداخت

سرخ مدفونی گهای از شرب در منهار داشت بر دلستانی ز لخنای ناله های زار داشت

دیچچی به چینه دحب من و دستار دهاست و آن کلاه کمر و موزة بلغار دهاست

مان ما ، مرقع محبت ازلی است کوه ملمع رنگی و حرمة مسلمی است

ر اطاس فام پرده در طنمی است طاهچه مه و حور حام ، ناسه سابی است

نه - فطنی مان ای اطاس با سره سرش بار او چوبله برود بو بنجه آهنی دشب

شاه دن مرتم ز دولت اوست کردیم در بار منب اوست

ملک چند پایه دانه بجا اش مهر شود کردد سعی روده و حساس سر شود

سالها نار تنم تافته کمنجا بود دل چون پر مگس شیفته والا بود

۱۱۶۱۶

پنخشد کهن آن کش بو پوشی نمین باشد يك نکته درین دفتر گفتیم و همین باشد

۱۱۶۱۷

نارکان کین موزه درجسته بر پا می کنند چکمه را بهر تنعم زبر و بالا میکنند

۱۱۶۱۸

جوهر صوف و سقر لاط همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

۱۱۶۱۹

نشان پوشی و نفس علم نخواهد ماند نمائد بند قی و ریشه هم نخواهد ماند

۱۱۶۲۰

تا ز فعلنی و قدك نام و نشان خواهد بود تنم از شوق شمعط جامه دران خواهد بود

۱۱۶۲۱

تا که رختم ببر جامه دران خواهد بود از پی وصله در چشم نگران خواهد بود

۱۱۶۲۲

در ارل پرتو کرباس بر اندام افتاد هر کجا برهنه در طمع خام افتاد

۱۱۶۲۳

حرم نبی که گوی شب از جامه باز کرد ما را نرم دست بهالی دراز کرد

۱۱۶۲۴

گل بر اظلمس اگر چند قنائی دارد به قنائی است که گویند بهائی دارد

۱۱۶۲۵

دل ما بوصول ارمك زبا فراغ دارد که بدکمه پای بندست و زدرر داغ دارد

۱۱۶۲۶

آتشین تافته آل بر افروخته بود تا کجا شرب اجافی شب وی سوخته بود

در قبا پوشی ما کج کلپان حیرانند در لباس این سخنان جامه تران میدادند

۱۱۱۱

غشقدان را سر آن خاتون زهانی بر نمیکرد که گیتی بوی مشک و لادن و عنبر نمیکرد

۱۱۱۱

دستار هر دو روز همان به که وا کنند چندین گره برفت نشاید رها دانند

۱۱۱۱

آند که شریف ترا حیر زنج رنگین داد صوفی کی نیز تواند بمن مسلین داد

۱۱۱۱

زیادت چتر قطبفه مراد ندارد افسر خود شوکت دللاه ندارد

۱۱۱۱

والا بیایغ . سخت بدندم و لاله بود بر جیب دلکهای درش همچو زاله بود

۱۱۱۱

خازن بهید ابلق سانجاب من بیار بنگر هلال را چو دم قاقم آشتار

۱۱۱۱

دارم از بسره پائی دلمه چندان که میرس شده بر سخت چشام من عمران که میرس

۱۱۱۱

آله . خیال . ارد پارچه از دوارش پتسه حلاج چرا تم نماند ار درش

۱۱۱۱

قبای ارمک و پراهن آندان دقیق اگر بود هر چه در برش دهی بوفیق

۱۱۱۱

داد شرف بهار و دل از آن شد شادم که ذکر کرد ز حمالی رحمت آزادم

۱۱۱۱

اندر آن ساعت که سوهی میجرن در بر کنم فخر در حمله قلد پوشان بحر و بر شدم

۱۱۱۱

نخندیدم فراخ بر سر فراز من کوتاه برد قسه سر دراز من